

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و عهدنامه ۱۹۲۱

ایران و شوروی (یک بررسی تاریخی)

دکتر جواد شیخ الاسلامی استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

امپریالیست که کم و بیش خواسته ملت بود سر تسلیم فرود آورد و استعفا نامه خود را در ساعت سه بعد از ظهر روز پانزدهم مارس ۱۹۱۷ در ستاد فرماندهی کل قوا، در جبهه جنگ، امضاء کرد و از گردونه تاریخ خارج شد. اما نباید فراموش کرد که جانشینان امپراطور مستعفی (سران ارتش و سیاستگران لیبرال روسیه) کوچکترین مخالفتی با سیاست بنیانی وی که همکاری با دولتهای امپریالیست غرب (انگلستان و فرانسه و ایتالیا) بود نداشتند و می کوشیدند تا همان سیاست را که متضمن پادشاهی هنگفت سیاسی و ارضی و سوق الجیشی برای کشورشان بود ادامه دهند و از معرکه نبردی که نزدیک به چهار سال طول کشیده بود فاتح و ظفرمند بیرون آیند. رویای امپریالیستی آنها با ورود لنین به پترزبورگ (در شانزدهم آوریل ۱۹۱۷) متلاشی شد. این انقلابی سرسخت که ده سال متوالی در تبعید (و اکثر این مدت را در سوئیس) بسر برده بود شش ماه پس از بازگشت به روسیه (یعنی در ماه اکتبر ۱۹۱۷) انقلابی را که سالها برای طرح نقشه، استراتژی، و برنامه آن زحمت کشیده بود به ثمر رساند، حکومت لیبرال روسیه را که جانشین نظام استبدادی شده بود ساقط کرد، و نظام کمونیستی خود را که مقدر بود در طی سالهای آینده به نوعی امپریالیزم مخوف، مخوفتر از امپریالیزم تزاری، مبدل گردد به جای آن نشانند.

ده سال قبل از وقوع انقلاب اکتبر (در سی و یکم اوت ۱۹۰۷) قراردادی در پترزبورگ میان انگلستان و روسیه به امضاء رسیده بود که ایران را به سه منطقه متمایز: منطقه نفوذ اقتصادی روس، منطقه نفوذ اقتصادی انگلیس، و منطقه بی طرف، تقسیم می کرد. این قرارداد، به عکس آنچه خیلی ها اشتباها تصور می کنند، پیمان تقسیم ارضی ایران نبود بلکه قراردادی بود میان دو امپراطوری مقتدر و جهانگشای آن زمان - روسیه و انگلستان - برای عدم تجاوز به حريم منافع اقتصادی یکدیگر در خاک ایران. متن قرارداد ۱۹۰۷ (قسمت مربوط به ایران) خیلی مختصر است و می شود آن را در همینجا نقل کرد. در مقدمه قرارداد هر دو دولت امضاء کننده اعلام می دارند:

«از آنجا که حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران را مشترکاً برعهده گرفته اند، و صمیمانه مایل به حفظ نظم و آرامش در سراسر خاک این کشور هستند، نیز از آنجا که به دلایل جغرافیایی و اقتصادی علاقه خاصی به حفظ نظم و آرامش در برخی از ایالات و شهرستانهای ایران که به مستملکات روسیه و انگلستان چسبیده است دارند و مایلند از تمام علل و موجباتی که ممکن است به برخورد مصالح آنها در ایالات مزبور بینجامد احتراز کنند، لذا در مواد و شرایط زیر میان خود توافق کردند:

ماده ۱ - دولت بریتانیای کبیر تعهد می کند در ماوراء خطی که از قصر شیرین تا اصفهان و یزد و خاف ادامه می یابد و نهایتاً به نقطه ای واقع در محل تلاقی خطوط سرحدی روس و افغان می رسد تقاضای هیچ گونه امتیاز سیاسی و تجاری از قبیل امتیاز راه آهن، بانک، تلگراف، راه شوسه، حمل و نقل، بیمه، و

بدبختانه رسم روزگار چنین است که هر وقت فرمانروایی، یا رژیم، سقوط کرد یا اینکه امپراطوری بزرگی فرو ریخت و از هم پاشید، نقادان و تحلیلگران معلوم الحال که برخی از آنها زمانی به مذاحی و نمک پروردگی همان رژیم فرو ریخته افتخار می کرده اند، ناگهان تغییر لحن می دهند، زبان به طعن و تمسخر می گشایند، در سرشت حکومتی که سقوط کرده و فراخنای قدرتش تجزیه شده صدها عیب می یابند، و بر لاشه ای لگد می زنند که خود زمانی از پرستشگراش بوده اند.

این پدیده کلاسیک بار دیگر با تجزیه امپراطوری بهناور روسیه در دیدگاه تماشاگران قرن کنونی - قرنی که کم کم به پایان خود نزدیک می شود - قرار گرفته است و صدای بشکن مطربان سیاسی از چهار سوی کره زمین به گوش می رسد.

وظیفه ناظر بیطرف و واقع بین در این میان چیست؟ قاطی عوام الناس شدن، و نظامی را که مسلماً محسنات و فوایدی نه تنها برای ملت خود بلکه برای ملت‌های همسایه داشته است از بیخ و بن محکوم کردن، در شأن افکار و قلم‌هایی نیست که به ژرفای حقایق توجه دارند و تاریخ جهان را از نظر گاه آفاقی (و نه انفسی) می نگرند.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ که منجر به استقرار رژیم بالشویکی در روسیه گردید و آن رژیم پس از هفتاد و چهار سال متوالی ناگهان فروپاشید گرچه ممکن است در چشم نسلهای آینده نوعی شوخی و مضحکه تاریخی (به مفهوم شوخی نیروهای نامریی تاریخ با ملت بزرگ روس) تلقی گردد، ولی به هر حال برخی از فواید ضمنی آن برای روسها و کشورهای ضعیف آن دوره قابل انکار نیست. این گونه حوادث تکان دهنده در درجه اول صحت آن کلام بزرگ را که نزدیک به یکصد و پنجاه سال پیش از زبان فیلسوف بزرگ انگلیسی جان استوارت میل شنیده شده است برای چندمین بار اثبات می کند که حق اکثریت حقانیت اکثریت نیست. در اینکه اکثریت ملت روس، و تقریباً تمام ملیت‌های جزء امپراطوری روس، در آستان انقلاب اکتبر پشت سر زمامداران آینده خود بودند جای کوچکترین تردید نیست. بنابراین اگر نظر اکثریت را به عنوان حق مسلم اکثریت بپذیریم و مساله حقانیت را از دایره استدلال کنار بگذاریم مشروع بودن رژیم بالشویکی روسیه را (که عقبه نامشروع رژیم تزاری بود) به طور ضمنی تصدیق کرده ایم که این خود نقض غرض است.

روسها در آغاز چهارمین سال جنگ جهانی اول (۱۹۱۷) از هر حیث که تصور کنیم از وضع نابسامان خود و از رژیم ایجاد کننده آن نابسامانی (رژیم نیکولای دوم) به ستوه آمده بودند و به دستگاهی که جوانان و گل‌های سرسید جامعه را دانا به کام مرگ می فرستاد، لعنت می فرستادند. از آن طرف، به دلایلی کاملاً متفاوت، ژنرالها و سیاستمداران لیبرال روسیه نیز به این نتیجه تلخ (ولی اجتناب ناپذیر) رسیده بودند که ماندن تزار در مسند قدرت با مصالح دراز مدت روسیه مغایرت دارد و شاغل مقام سلطنت باید از این مقام کناره گیری کند. امپراطور روسیه (تزار نیکولای دوم) در مقابل خواسته نظامیان

و تجاری نگردد.

اما کنوانسیون متمم این قرارداد که در سال ۱۹۱۵ در بطرزبورگ امضاء شد (و به کنوانسیون قسطنطنیه معروف است ظاهراً به این دلیل که تکلیف قسطنطنیه در ضمن آن تعیین شده است) کاملاً سری بود و طرفین موافقت کرده بودند مفاد آن را فاش نکنند. فشار شدید نظامی آلمان به روسیه در سال دوم جنگ که امکان داشت منجر به خروج روسها از حلقه متفقین گردد باعث امضای این کنوانسیون گردید و امتیازاتی که انگلیسیها در ایران و ترکیه برای روسیه تزاری قابل شدند به حقیقت رشوه‌ای بود برای نگاهداشتن آن کشور در صف متفقین.

کنوانسیون سری ۱۹۱۵ عبارت از یک سلسله یادداشتهای مهم و محرمانه است که در ماه مارس ۱۹۱۵ میان سر جرج بوکانن (سفیر کبیر بریتانیا در بطرزبورگ) و سرگی دیمیتروویچ سازانف (وزیر خارجه روسیه) ردوبدل شده است. این کنوانسیون که نقشه تقسیم قطعی ایران را در برداشت به خواسته

غیره - برای خود، اتباع خود، یا اتباع دولتی ثالث، ننماید و در عین حال با گرفته شدن این گونه امتیازات از طرف دولت روسیه در منطقه مذکور هیچ مخالفتی، مستقیم یا غیر مستقیم، ابراز ندارد.

ماده ۲ - دولت روسیه به نوبه خود تعهد می کند که در منطقه واقع در ماوراء خطی که از سرحد افغانستان یعنی از قازیک (واقع در شرق بیرجند) و بیرجند و کرمان امتداد می یابد و به بندر عباس ختم می گردد تقاضای هیچ گونه امتیاز سیاسی و تجاری - از قبیل راه آهن، بانک، تلگراف، راه شوسه، حمل و نقل، بیمه، و غیره - برای خود، اتباع خود، یا اتباع دولتی ثالث، ننماید و در قبال گرفته شدن این گونه امتیازات از طرف دولت انگلیس در منطقه مزبور هیچ گونه مخالفتی مستقیم یا غیر مستقیم، نشان ندهد.

ماده ۳ - دولت روسیه قول می دهد که بدون قول و قرار قبلی با بریتانیای کبیر هیچ گونه مخالفتی با اعطای امتیاز به اتباع انگلستان (به هر نوع و به هر نحو) در منطقه‌ای که میان مناطق نفوذ طرفین قرار گرفته است (منطقه



* انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و پیمان ۱۹۲۱ هر دو به نفع ایران تمام شد و هر که جز این بگوید، خطا گفته. منکران حقایق تاریخی یا جاهلند یا مغرض. جهل را می توان بخشید اما غرض ورزیدن و صفحات تاریخ را کدر کردن، گناهی است نبخشودنی.

* با عوام الناس هم آواز شدن، و نظامی را که نه تنها برای روسیه بلکه برای ملت های همسایه فوایدی داشته است از بیخ و بن محکوم کردن، در شأن افکار و قلمهائی نیست که به ژرفای حقایق توجه دارند و تاریخ جهان را از نظرگاه افقی (و نه انفسی) می نگرند.

معروف تزار نیکولای دوم که:

«اگر کشور ایران یک باره از میان برداشته شود به صلاح هر دو دولت انگلستان و روسیه است»^۱ جامه عمل پوشاند. متن یادداشت سازانف که در تاریخ چهاردهم مارس ۱۹۱۵ تسلیم سر جرج بوکانن در بطرزبورگ گردید چنین است:

عالیجناب،

جریان حوادث اخیر اعلی حضرت امپراطور روسیه را معتقد کرده است که مسائل مربوط به شهر استانبول (قسطنطنیه) و تنگه های بسفر و داردانل که آرزوهای دیرین روسیه را در این قسمت از جهان تشکیل می دهد باید به طور قطع حل و فصل گردد.

هرگونه راه حلی که برای تصفیه مشکلات خاور نزدیک ارائه شود تا موقعی که شهر قسطنطنیه (استانبول)، ساحل غربی بسفر، دریای مرمره، تنگه داردانل، نیز ایالت طراس جنوبی، رسماً به قلمرو اراضی روسیه ملحق نگردیده

بیطرف) ابراز ندارد. دولت بریتانیای کبیر نیز قول می دهد عین این حق را برای اتباع روسیه که طالب امتیازاتی در منطقه بی طرف هستند قابل گردد. هر نوع امتیازی که دولتین روسیه و انگلستان، یا اتباع آنها، در گذشته در مناطق مشمول مواد ۱ و ۲ به دست آورده اند به همان قوت و اعتبار خود باقی است.

قرارداد ۱۹۰۷، به عکس قرارداد سری قسطنطنیه که هم اکنون به آن اشاره خواهد شد، جنبه سری نداشت و متن آن بلافاصله پس از امضاء منتشر گردید. حتی اعتراض دولت ایران که مدعی بود این قرارداد حق حاکمیت ملی و اقتصادی او را نقض می کند، به جایی نرسید و دولتین جواب دادند که در این پیمان هیچ ماده یا تبصره‌ای که خدشه به حاکمیت ملی ایران وارد کند وجود ندارد و فقط گذشتی است که دولتین روسیه و انگلستان از حق بالقوه خود (تقاضای امتیازات اقتصادی در هر نقطه ایران) کرده و به همدیگر قول داده اند که در مناطق چسبیده به خاک دیگری داوطلب اخذ امتیازات اقتصادی

منطقه نفوذ بریتانیا گردد.»

یک هفته بعد، سازانف نامه دیگری توسط سفیر کبیر روسیه در لندن (کنت بنکندورف) به سر ادوارد گری نوشت و موافقت دولت متبوعش را با الحاق منطقه بیطرف به حوزه نفوذ انگلستان رسماً اعلام داشت. اما در ضمن همین نامه روسها تصمیم جدید خود را (که ناقوس فای استقلال ایران بود) به اطلاع دولت بریتانیا رساندند به این معنی که امپراطوری روسیه قصد دارد پس از خاتمه جنگ تمام شهرهای واقع در منطقه نفوذ اقتصادی روس را عیناً مثل شهرهای قفقاز در قرن نوزدهم، ضمیمه مستملکات ارضی خود نماید. متن نامه دوم سازانف (خطاب به کنت بنکندورف) چنین است:

«عالیجناب،

عطف به یادداشت مورخ دوازدهم مارس سفارت انگلیس، خواهشمندم اظهار لطف فرموده مراتب حقیقتی عمیق دولت روسیه را از اینکه دولت بریتانیای کبیر حاضر شده است راه حل ارائه شده از جانب ما را برای حل نهایی مسائل مربوط به قسطنطنیه و تنگه‌های بسفر و داردانل به طور کامل و قطعی بپذیرد، خدمت عالیجناب سر ادوارد گری وزیر خارجه بریتانیا تقدیم دارم. تضمیناتی را که دولت بریتانیا برای حفظ منافع تجاری خود در این منطقه (شهر استانبول و بغازها) از ما خواسته با کمال میل و رضایت در اختیارشان قرار خواهیم داد.

دولت امپراطوری روسیه رضایت خود را به ملحق شدن منطقه بیطرف به منطقه نفوذ بریتانیا در ایران رسماً اعلام می‌دارد. اما در عین حال انتظار دارد که دولت انگلستان آزادی عمل ما را به طور کامل در منطقه نفوذ اقتصادی فعلی مان که تحت قرارداد ۱۹۰۷ تعیین شده به رسمیت بشناسد و هر نوع نظامی را که دولت روسیه در این منطقه بوجود آورد محترم بشمارد.»

ماحصل این قول و قرارها به طور خلاصه این بود که دولت بریتانیای کبیر در مقابل واگذاری شهر استانبول و تنگه‌های بسفر و داردانل و نواحی ارمنی نشین قارص و اردهان به روسیه، منطقه بیطرف ایران را تصاحب می‌کرد اما در ضمن دست دولت تزاری را باز می‌گذاشت که پس از خاتمه جنگ کلیه شهرها و استانهای واقع در منطقه نفوذ اقتصادی خود را ضمیمه خاک روسیه نماید.

این شهرها و استانها که قرار بود نصیب روسیه شوند عبارت بودند از: سرتاسر آذربایجان (شرقی و غربی)، خراسان، گرگان، مازندران، گیلان، اراک و قم، ساوه، خمین، گلپایگان، یزد، نائین، اصفهان، بروجرد، تهران، قزوین، زنجان، همدان، کرمانشاه، کردستان، قصر شیرین و بسیاری از شهرها و قصبات دیگر که در نقشه تقسیم ایران تعیین شده است.

بقیه خاک ایران شامل شهرها و استانهای: کرمان، سیستان، بلوچستان، چاه بهار، اطراف تنگه هرمز، بندرعباس، قانات، خوزستان، فارس، لرستان، بختیاری، چهار محال، بوشهر، به منطقه حاکمیت انگلستان می‌پیوست و ظاهراً قرار بود تحت نظر فتودال‌ها و حکام محلی نظیر شیخ خزعل، قوام‌الملک شیرازی و خوانین بختیاری اداره شود. چنین بود ماحصل قول و قرارهای محرمانه بطرزبورگ که فهای قطعی استقلال ایران و ترکیه را دربر داشت.^۳

حادثه‌ای که این بلای شوم را از سر ایران و ترکیه رفع کرد انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بود. تقریباً یک ماه پس از روی کار آمدن لنین، یعنی در پنجم دسامبر ۱۹۱۷، اعلامیه مهم زیر خطاب به مسلمانان مشرق زمین از طرف رژیم انقلابی روسیه انتشار یافت که قسمتهای مهم آن در اینجا آورده می‌شود:

رفقا و برادران،

در روسیه حوادث بزرگی در حال تکوین و انجام گرفتن است. جنگ خونین کنونی که بانیّت تجاوز به سرزمینهای بیگانه و تقسیم خاک ملل دیگر شروع شد به پایان خود نزدیک می‌شود. دنیای دیگری با به عرصه وجود گذاشته است. این دنیا دنیای رنجبران و ملل آزاد شده است. در پشت سر انقلابی که در روسیه انجام گرفته حکومتی که مولود اراده کارگران و دهقانان روسی است ایستاده است.

ای مسلمانان مشرق زمین، ای ایرانیان، ای ترکها، ای عربها، ای هندوان، روی سخن ما با شماست. با شمایی که زندگانی‌تان، جانتان، مالتان، و ناموستان

* پیمان ۱۹۲۱ اکنون به بایگانی تاریخ سپرده شده است زیرا یکی از طرفین قرارداد (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) دیگر وجود خارجی ندارد. با تجزیه شدن امپراتوری وسیع جانشینان انقلابی تزار، ایران در مرزهای شمال غربی و شمال شرقی خود با کشورهای تازه‌ای همسایه شده و این رویدادی است بسیار بزرگ که تاریخ نویسان سالها در باره آن قلمفرسائی خواهند کرد.

است، ناقص و نامکفی خواهد بود.

بر مبنای همین دلیل، و با در نظر گرفتن ضرورت‌های سوق‌الجیشی، آن قسمت از سواحل آسیای صغیر که میان تنگه بسفر، رودخانه ساکاریا، و نقطه‌ای واقع در کنار خلیج ایزمیت قرار گرفته، به انضمام جزایر واقع در دریای مرمره، همگی پس از خاتمه جنگ باید جزء قلمرو ارضی امپراطوری روسیه شناخته شوند.

مصالح ویژه فرانسه و انگلستان در مناطق فوق با کمال دقت و احترام رعایت خواهد شد. دولت امپراطوری روسیه امیدوار است که خواسته‌های وی در این باره از طرف دولتین انگلستان و فرانسه با رضایت و حسن قبول تلقی گردد.

دولت امپراطوری روسیه به سهم خود قول و اطمینان قطعی به دولت‌های انگلستان و فرانسه می‌دهد که عین این حسن نظر را در موقعش نسبت به خواسته‌های آنها، چه در مستملکات عثمانی و چه در نقاط دیگر جهان می‌دول دارد.

«سازانف»

جواب سر ادوارد گری وزیر خارجه بریتانیا به مسیو سازانف وزیر خارجه روسیه

بطرزبورگ - ۱۲/مارس/۱۹۱۵

«عالیجناب،

به سفیر کبیر اعلی حضرت پادشاه انگلستان در بطرزبورگ تعلیمات رسمی داده شده است نکات زیر را به استحضار عالیجناب برساند:

۱- دعاوی ارضی دولت امپراطوری روسیه که ضمن یادداشت اخیر اشعار گردیده خیلی فراتر از آن حدی است که عالیجناب چند هفته پیش در مذاکره حضوری با سفیر کبیر بریتانیا عنوان فرموده بودید.

بیش از آنکه دولت بریتانیای کبیر امکان یا فرصت این را داشته باشد که خواسته‌های خود را در دیگر نقاط جهان مورد بررسی قرار دهد، دولت روسیه از هم اکنون طالب قول قطعی ما برای پشتیبانی از خواسته‌های اصلی‌اش در شرق نزدیک است و مناطقی را برای خود می‌خواهد که به حقیقت مهمترین و گرانبهارترین جایزه این جنگ است.

۲- ما ضمن اعلام موافقت خود با این خواسته‌ها، امیدواریم اولیای دولت امپراطوری روسیه قدر قولهای ما را که به عالیجناب داده میشود بدانند و مطمئن باشند که ما همه این قولها را که بهترین مدرک حسن نیت انگلستان نسبت به روسیه است پس از خاتمه جنگ با کمال خلوص و صمیمیت ایفا خواهیم کرد.

۳- دوستدار هنوز در موقعیتی نیستیم که بتوانم خواسته‌های بریتانیا را در این نقطه از جهان (خاور نزدیک) به دقت تعیین کنم ولی یکی از این خواسته‌ها که بیگمان در موقعش طرح خواهد شد تجدید نظر در قرارداد ۱۹۰۷ انگلستان و روسیه است به نحوی که منطقه بیطرف (مذکور در آن قرارداد) رسماً ضمیمه

ایران بود و هیچ شکمی نیست که اگر در پایان جنگ جهانی اول آن انقلاب پیش نیامده بود امروز نه از ایران و نه از ترکیه اثری وجود نداشت و هر دو به کام ازدها فرو رفته بودند. آن انقلاب در حکم گسیختن و باز شدن طناب دار از گلولی يك مصلوب در آخرین لحظات پیش از فنای وی بود. از این جهت انصاف و عدالت هر دو مقتضی است که حقیقت‌سای لازم را از این واقعه تاریخی بکنیم...»^۲

در این روزهای تاریخی که رژیم کمونیستی روسیه از هم پاشیده شده و امپراطوری دوران لنین و استالین در شرف اضمحلال و تجزیه است، جا دارد در مقابل عظمت اراده الهی که استقلال ایران را از طریق انقلاب اکتبر نجات داد سر تعظیم فرود آوریم و از خود سوال کنیم که اگر امپراطوری روسیه در نتیجه انقلاب اکتبر سرنگون نمی شد و سرداران امپریالیست روس فاتح از جنگ بیرون می آمدند و تمام شهرهای واقع در منطقه نفوذ خود را ضمیمه خاک روسیه می کردند تکلیف ایران چه می شد.

قرنها زیر بای غارتگران اروپایی مانده و له شده بود. ما رسماً اعلام می داریم که تمام پیمانها و قراردادهایی که تزار مخلوع روسیه با انگلستان و فرانسه امضا کرده بود و طبق مفاد آنها قرار بود قسطنطنیه (استانبول) پس از خاتمه جنگ به روسیه داده شود، و حکومت مخلوع کرنسکی هم همان قراردادها را تائید کرده بود، همگی باطل، کان لم یکن، و از درجه اعتبار ساقط هستند.

ما رسماً اعلام می داریم که عهدنامه‌ها و توافقه‌های پیشین روسیه و انگلستان که ایران را میان دو کشور امپریالیست تقسیم کرده بود باطل، کان لم یکن، و از درجه اعتبار ساقط هستند.

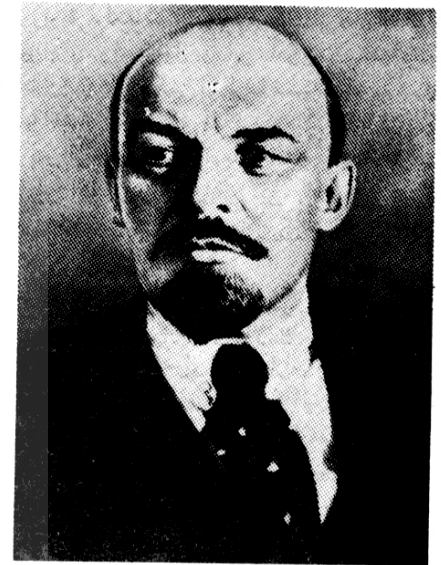
ای ایرانیان به شما قول می دهیم که به محض پایان عملیات نظامی سربازان ما خاک کشورتان را تخلیه کنند و شما مردم ایران این حق را داشته باشید که آزادانه درباره سرنوشت آتی خود تصمیم بگیرید.

ای مسلمانان روسیه، ای مسلمانان مشرق زمین، در این راهی که به تجدید حیات و مدیدن سپیده آزادی در جهان منتهی می شود، از همه شما انتظار



● مشیرالدوله پیرنیا

* پس از اشغال گیلان از طرف ارتش سرخ و استعفای وثوق الدوله، بهترین کسی که می توانست هدایت کشتی سیاست ایران را بعهده گیرد، مشیرالدوله بود. تعیین تکلیف قرارداد ۱۹۱۹ و حل مسئله گیلان دو مشکل بزرگی بود که پیش پای «صعرا عظم جدید قرار داشت.



● لنین

ده ماه پس از انقلاب اکتبر، یعنی در ماه اوت ۱۹۱۸، میرزا حسن خان وثوق الدوله کابینه دوم خود را به امر سلطان احمدشاه قاجار تشکیل داد. این کابینه که در تاریخ سیاسی ایران به کابینه قرارداد معروف است کاملاً مطیع اوامر انگلستان بود و به حقیقت سیاستهای مورد نظر لندن را اجرا می کرد. حوادث این دوره بسیار مفصل و پیچیده و عبرت انگیز است و شرحش (حتی به طور مختصر) در چهارچوب مقاله فعلی نمی گنجد. همین قدر کافی است گفته شود که سیاست ضدشوروی وثوق الدوله، روابط نزدیک قوای نظامی انگلیس با ضدانقلابیون روسی که انزلی را پایگاه توطئه علیه قفقاز قرار داده بودند، و پناهنده شدن ژنرال دنیکنین (سردار سلطنت طلب روس) به ایران که کشتیهای جنگی رژیم تزاری را با خود به انزلی آورده بود، همه این عوامل دست بدست هم دادند و منجر به اشغال ایالت گیلان از طرف ارتش سرخ در بیست و هشتم اردیبهشت ۱۲۹۹ (= ۱۸/۱۰/۱۹۲۰) گردیدند. تقریباً چهل روز بعد از این قضایا، یعنی در بیست و پنجم ژوئن ۱۹۲۰، وثوق الدوله استعفا داد و جای خود را به میرزا حسن خان پیرنیا (مشیرالدوله) سپرد.

در گیلان نیز تحولاتی صورت گرفت. تحت نظر راسکالینکف (فرمانده ناوگان سرخ که گیلان را تصرف کرده بود) جمهوری سوسیالیستی گیلان بوجود آمد و کابینه‌ای ائتلافی تشکیل گردید که در آن مرحوم میرزا کوچک خان نخست وزیر و وزیر جنگ بود و بقیه وزراء از میان جنگلیها، کمونیستهای فرقه عدالت (حزب کمونیست باکو) و عده‌ای از کمونیستهای محلی انتخاب شده بودند. اما این حکومت، چنانکه خواهیم دید، دیری نپایید و با يك کودتای سرخ که زمام قدرت را یکسره بدست کمونیستها انداخت سقوط کرد.

حمایت و همدردی داریم.

رئیس شورای کمیسرهای خلق (نخست وزیر) ولادیمیر لنین کمیسر خلق برای امور ملیت‌ها (وزیر ملیت‌ها) ژوزف استالین حال، با در نظر گرفتن این حقایق تاریخی، اگر تمام دنیا هم از انقلاب کبیر اکتبر ضرر برده باشند لااقل دو دولت در خاور میانه هستند (ایران و ترکیه) که هیچ کدام ضرر نکرده‌اند که سهل است استقلال و تمامیت ارضی خود را (به نحوی که در حال حاضر دارند) به همین حادثه بزرگ تاریخی (انقلاب اکتبر ۱۹۱۷) مدیونند. حتی مردی مثل تقی زاده که کوچکترین شانه طرفداری از کمونیسم درباره او صدق نمی کند به این واقعیت معترف است و تاثیر انقلاب روسیه را در نجات دادن استقلال ایران و ترکیه تائید می کند. وی در سال ۱۳۳۷ در یکی از سخنرانیهای خود در باشگاه مهرگان که حوادث دوران مشروطیت ایران را تجزیه و تحلیل می کرد به بررسی این موضوع پرداخت و گفت:

«... از آنجا که در این سلسله سخنرانیها از عوامل آزادی ایران سخن گفته شد روا نیست که يك عامل خیلی بزرگ و بسیار مهم را که نه تنها در آزادی سیاسی داخلی موثر بود بلکه در آزادی خارجی و بقای استقلال ایران بزرگترین تاثیرها را داشت ناگفته بگذاریم.

آن عامل بسیار بزرگ انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بود که در موقعش نعمتی بزرگ برای ایران بشمار می رفت و در واقع نوعی موهبت الهی بود که خداوند از طریق انقلاب روسیه به این مملکت (ایران) عطا کرد. انقلاب روسیه و سرنگون شدن رژیم تزاری بزرگترین واقعه یکصد و پنجاه سال اخیر برای

سیاسی گردد و غائله گیلان را خاتمه بخشد.^۶

برای انجام این مذاکرات خوشبختانه دیپلماسی بسیار برجسته و مورد اطمینان در دسترس بود که به علت داشتن سوابق خدمت سیاسی در پترزبورگ، برای رؤسای رژیم جدید روسیه هم قابل قبول بود و خوب می توانست نیات و نقطه نظرهای آنها را درک کند. این شخص علی قلی خان انصاری (مشاور الممالک) بود که در این تاریخ تازه به سفارت کبرای ایران در استانبول برگزیده شده بود. وی به دستور مشیرالدوله در رأس هیئتی به مسکو حرکت کرد تا سر مذاکرات رسمی را با زمامداران جدید شوروی برای بستن عهدنامه مودت و حل اختلافات پیشین و کنونی میان دو کشور، باز کند. عبدالحسین خان مسعود انصاری (بسر مشاور الممالک) درخاطراتش می نویسد:

«مشیرالدوله از همان روزهای اول زمامداری خود اقداماتی برای برقراری روابط دیپلماتیک با شوروی بعمل آورد. اول به میرزا اسحق خان مفخم الدوله که در آن زمان وزیرمختار ایران در ایتالیا بود تکلیف کرد برای عقد قرارداد با شوروی به مسکو برود. او زیربار نرفت. سپس به پدرم علی قلی خان انصاری مشاور الممالک که سفیر کبیر ایران در استانبول بود این مأموریت پیشنهاد شد. او قبول کرد و در اوایل اوت ۱۹۲۰ طی حکمی از طرف مشیرالدوله به عنوان سفیر کبیر فوق العاده ایران با اختیارات تام برای مذاکره به منظور عقد قرارداد با دولت شوروی معرفی و پس از چند روز از راه باطوم عازم مسکو گردید. مسافرت پدرم قریب دوماه طول کشید. او در اواخر اکتبر ۱۹۲۰ وارد مسکو شد و مذاکرات خود را برای عقد قرارداد آغاز نمود.»^۷

در بیست و هفتم اکتبر ۱۹۲۰ (مقارن ورود مشاور الممالک به مسکو) مشیرالدوله در تهران استعفا داد و سپهدار رشتی (فتح الله خان اکبر) جای او را گرفت. این تغییر و تبدیل خوشبختانه هیچ لطمه ای به مذاکرات مسکو نزد زیرا نخست وزیر جدید (که حکومت گیلان املاک و دارائی کلانش را در رشت مصادره کرده بود) بیش از مشیرالدوله به حل غائله شمال علاقه داشت. از آن گذشته، اختیارات تفویض شده به مشاور الممالک (از طرف مشیرالدوله) چنان وسیع بود که او را از مراجعه دائم به تهران (برای اخذ تعلیمات رسمی) بی نیاز می کرد.

مع الوصف مذاکرات ایران و شوروی در عرض هفته های اول خیلی به کندی پیش می رفت زیرا طرفین نقطه نظرهایی داشتند که به آسانی قابل تلفیق نبود. نظر دولت ایران این بود که قبل از امضای عهدنامه مودت، تمام واحدهای ارتش سرخ باید خاک ایران را ترک کنند و دولت انقلابی روسیه از پشتیبانی عناصر تجزیه طلب دست بردارد. شورویها متقابلاً خواستار تضمین کافی از دولت ایران بودند که در آتیه از ورود دسته های ضدانقلابی (روسهای سفید) به خاک ایران جلوگیری شود و آنها نتوانند عملیات تخریبی خود را (برضد شوروی) از پایگاههایی که در ایران ایجاد شده بود گسترش دهند. اشکال عمده مذاکرات بر حول این محور دور می زد که آیا این عملیات باید همزمان انجام گیرد یا اینکه یکی از طرفین تعهدات خود را قبلاً ایفا کند تا طرف دیگر از حسن نیت وی اطمینان یابد. روسها ظاهراً انتظار داشتند که دولت ایران پیشقدم شود و عناصر ضدانقلابی را از خاک کشورش بیرون کند، اما چون این ضدانقلابیها اکثراً مورد حمایت مقامات نظامی بریتانیا در ایران بودند و ارتش بریتانیا هنوز خاک ایران را تخلیه نکرده بود، انجام خواسته روسها به سرعتی که آنها انتظار داشتند عملی نبود و مذاکرات قبلی با مقامات نظامی بریتانیا را ایجاب می کرد. نظر مشاور الممالک این بود که اگر دولت شوروی پیشقدم شود، قوای نظامی خود را از گیلان فراخواند، و حمایت خود را از حکومت گیلان سلب کند، دست حکومت مرکزی برای اخراج عناصر ضدانقلابی روسیه از خاک ایران باز خواهد شد و نظر روسها تاملین خواهد گشت. اما چیچرین وزیر خارجه شوروی و معاونش کاراخان هیچ کدام قادر به اخذ تصمیم نهائی نبودند و امروز و فردا می کردند. در این مرحله بود که مشاور الممالک تقاضای مصاحبه حضوری با لنین کرد. این ملاقات در روز دهم دسامبر ۱۹۲۰ در کاخ کرملین انجام گرفت و نزدیک به چهل دقیقه طول کشید. حمید سیاح به عنوان مترجم روسی سفیر کبیر در این مذاکرات حضور

*** هگل: «انقلاب و حوادثی که کسی از علل و مقاصد آنها آگاه نیست، به دست عواملی که ابزارهای ناخودآگاه تاریخند صورت می گیرد و نتیجه ای که سرانجام علنی میشود، غالباً با آنچه عاملان اصلی در نظر داشته اند زمین تا آسمان تفاوت دارد.»**
نظر فلسفی هگل از تمام پیش بینی های مکتبی لنین درست تر به نظر می رسد.

مشیرالدوله که خود در دانشگاه مسکو درس خوانده و مدتی هم به عنوان وزیرمختار ایران در پترزبورگ خدمت کرده بود با روحیات روسها و کاراکتر دیپلماسی روس از نزدیک آشنایی داشت، زبان روسی را خوب صحبت می کرد، و خلاصه در این مقطع زمانی بهترین رجلی بود که می توانست هدایت کشتی سیاست ایران را به عهده گیرد. لرد کرزن وزیر خارجه انگلستان کوشش فراوان کرد تا از روی کار آمدن وی جلوگیری کند ولی در قبال اصرار و تاکید نورمن (وزیرمختار بریتانیا در تهران) که عقیده داشت بعد از استعفای و ثوق الدوله کسی جز مشیرالدوله نمی تواند زمام امور کشور را بدست گیرد، سرانجام تسلیم شد و نخست وزیری مشیرالدوله را با اکراه و بی میلی پذیرفت.

دو مسئله مهم بیش پای مشیرالدوله قرار داشت که برای هر دوی آنها چاره ای سریع می بایست اندیشیده شود: اول تعیین تکلیف قرارداد ۱۹۱۹ که به عنوان ارثیه ای مزاحم از حکومت قبلی به حکومت جدید رسیده بود! دوم حل مسئله گیلان. نخست وزیر جدید با استناد به اصل بیست و چهارم قانون اساسی تعیین تکلیف قرارداد را موکول به افتتاح مجلس شورای ملی ایران (که در این تاریخ در حال فترت بود) کرد و پرونده این موضوع را موقتاً بست. سپس پرداخت به حل مسئله گیلان. اول سردار فاخر حکمت را به عنوان نماینده خود نزد میرزا کوچک خان فرستاد ولی چون کمونیستها با هر نوع مذاکره سیاسی جز با حکومتی که از حیث مرام و مسلک هم رنگ خودشان باشد مخالف بودند، نه تنها مأموریت سردار فاخر شکست خورد بلکه شکاف میان میرزا کوچک خان و اعضای کابینه کمونیست گیلان به جانی رسید که نقشه ترور مرحوم میرزا (که طرفدار کنار آمدن با مشیرالدوله بود) جداً از طرف تروریستهای حزب عدالت (حزب کمونیست باکو) مورد بررسی قرار گرفت و اوضاعی پیش آمد که آن رهبر وطن دوست ناچار شد جان خود را به موقع نجات دهد و به یاران و همزمان خود در جنگلهای فومنات بپیوندد.

به دنبال خروج میرزا از رشت، کودتای سرخ گیلان به وقوع پیوست و کمونیستها زمام امور را بلا رقیب قبضه کردند. جدائی گیلان از بقیه ایران رسماً اعلام شد و فعالیت جنگلیها ممنوع گردید. به نوشته مرحوم فخرانی: «نقشه کودتا طوری طرح ریزی شده بود که میرزا کوچک خان می بایست کشته یا دستگیر شود و در حال دیگر نقشی در حکومت انقلابی گیلان نداشته باشد. اما او جریان توطئه را قبلاً احساس کرد و دوباره به دوستان خود در جنگل پیوست...»^۸

بعد از وقوع کودتای سرخ در رشت (نهم مرداد ۱۲۹۹) و بهم خوردن کابینه ائتلافی، مشیرالدوله به این نتیجه رسید که هر نوع مذاکره با حکومت جدید گیلان (تحت ریاست احسان الله دوستدار که اکنون در رأس یک کابینه کامل العیار بالشویکی جانشین میرزا کوچک خان شده بود) مطلقاً بی فایده است و حاصلی جز اتلاف وقت ندارد. لذا تصمیم گرفت با رهبران سطح بالا (لنین و چیچرین و غیره که روسای حکومت گیلان مطیع اوامر آنها بودند) وارد مذاکره

داشت. مسعود انصاری در خاطراتش می نویسد:

«بدرم نقل می کرد همین که وارد دفتر کارلنین شدیم وی تادم در پیش آمد و از ما استقبال کرد. اولین سوالش این بود: برای انجام مصاحبه چه زبانی را ترجیح می دهیم؟ جواب دادم اگر اجازه بفرمائید مذاکرات به زبان فرانسه صورت گیرد بهتر است. لنین گفت بسیار خوب به زبان فرانسه صحبت خواهیم کرد.»^۸

«پس از تعارفات و احوالرسی های مقدماتی، رهبر شوروی از من سؤال کرد در مذاکرات مربوط به قرارداد چه اشکالی پیش آمده که امضای آن را به تأخیر انداخته است؟ جواب دادم نظر دولت متبوع من این است این قرارداد موقعی امضاء بشود که حتی یک سرباز روسی در خاک ایران باقی نمانده باشد. اما چون این انتظار هنوز برآورده نشده امضای قرارداد به تعویق افتاده است.

لنین اظهار داشت: آقای سفیر کبیر، فراموش نفرمائید که ما با امپریالیزم مبارزه می کنیم و سیاست کلی دولتمان در همه جا، مخصوصاً در کشورهای مشرق زمین مخالفت با امپریالیزم و حمایت از ملل ضعیف است. از این جهت به شما اطمینان می دهیم که رژیم انقلابی روسیه هیچ گونه طمع جهانگشایی در خاک کشورتان ندارد که سهل است حاضر است در راه مبارزه با امپریالیزم شانه

آنها را در ایران تشکیل می داد یکجا صرف نظر کنند. آنها عقیده داشتند که زیر این کاسه سرشار حتماً نیم کاسه ای هست که بعداً آشکار خواهد شد. در پیش نویس پیمان مورد بحث مواد بیست و دوگانه زیر قید شده بود:

۱- لغو کلیه عهدنامه های موجود میان ایران و روسیه تزاری (تقریباً تمام این پیمانها که در دوره قدرت تزاری بسته شده بود به ضرر ایران تمام می شد).

۲- لغو کلیه قراردادهای مربوط به ایران (منعقد میان روسیه و دولتهای ثالث)^۹

۳- عدم مداخله طرفین در امور داخلی همدیگر.

۴- بخشودگی تمام قروض سابق ایران به روسیه و آزاد شدن ذمه ایران از قید وثیقه هایی که در مقابل دریافت آن وامها به روسیه داده شده بود.

۵- تحویل بانک استقراضی روس (با تمام تاسیسات و املاک و ابنیه آن) به دولت ایران.

۶- تحویل تمام جاده ها توأم با تاسیسات پست و تلگراف انزلی به دولت ایران.

۷- حق کشتیرانی متساوی برای دولتین در دریای خزر.^{۱۰}

۸- الغاء کلیه امتیازات اقتصادی که روسها در گذشته در ایران بدست



● علیقلی خان انصاری (مشاورالممالک)

*** امتیازاتی که روسها در جریان مذاکرات خود با مشاورالممالک انصاری به نفع ایران قائل شدند و همه آنها بعداً در متن عهدنامه مودت ایران و شوروی گنجانده شد، به اندازه ای سخاوتمندانه و به درجه ای از عرف دیپلماسی آن زمان دور بود که نمی توانست برای انگلیسی ها شگفت آور و نگران کننده نباشد.**



● کاراخان

آورده بودند به شرطی که این امتیازات به هیچ دولت خارجی دیگر منتقل نگردد.

۹- استرداد جزیره آشوراده و قصبه فیروزه به ایران و تعیین کمیسیون مرکب از نمایندگان دولتین برای حل اختلاف قدیمی درباره رودخانه اترک.

۱۰- تحویل کلیه کلیساهای روسی توأم با تمام ساختمانهایی که سابقاً در تصرف هیئت های مذهبی روسیه بوده است به دولت ایران.

۱۱- الغاء مقررات کاپیتولاسیون.

۱۲- معافیت اتباع هر کدام از اتباع دو دولت که در خاک دیگری است از خدمت زیر پرچم.

۱۳- تعهد متقابل طرفین نسبت به رعایت حقوق و امتیازات دول کاملاً الوداد درباره اتباع دو کشور که در خاک همدیگر سفر می کنند.

۱۴- تشکیل کمیسیون مختلط برای تعیین تعرفه گمرکی نسبت به اجناس و کالاهای وارداتی روسیه از ایران

۱۵- تثبیت حق ترانزیت متقابل برای دولتین.

به شانه شما حرکت کند و از اعطای هیچ کمکی دریغ نوزد. ما هیچ گونه غرضی یا نظر خاصی نسبت به استقلال کشور شما نداریم و صمیمانه مایلیم با ملت هایی که برای احراز آزادی و حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی خود در جنبش و تکاپو هستند بهترین روابط دوستانه را داشته باشیم. به همین دلیل علاقمندیم که عهدنامه دوستی ایران و شوروی هرچه زودتر امضاء شود و با نظر عالیجناب هم کاملاً موافقم که از افراد ارتش سرخ هیچ کس نباید در خاک ایران باقی بماند و به شما قول می دهیم هر اشکالی که در این زمینه وجود داشته باشد شخصاً رفع خواهم کرد.»^{۱۱}

چند روزی پس از این مصاحبه تاریخی دستورهای مؤکد از طرف لنین برای سرعت بخشیدن به مذاکرات جاری صادر گردید به طوری که در عرض هفته های بعدی دیگر وقفه مهمی در مذاکرات دولتین پیش نیامد و عهدنامه دوستی ایران و شوروی (معروف به عهدنامه ۱۹۲۱) سرانجام در بیست و ششم فوریه همین سال در کاخ کرملین به امضاء رسید.

امتیازاتی که روسها در جریان مذاکرات خود با مشاورالممالک انصاری به نفع ایران قائل شدند و همه آنها بعداً در متن عهدنامه مودت ایران شوروی گنجانده شد به حدی سخاوتمندانه و به درجه ای از عرف دیپلماسی آن زمان دور بود که انگلیسیها متدی باور نمی کردند روسها حقیقتاً چنین نیتی داشته باشند و بخواهند از اینهمه امتیازات مهم که پایه های نفوذ سیاسی و اقتصادی

* - اصل بیست و چهارم قانون اساسی ایران (مصوب چهارم ذی القعدة ۱۳۲۴) مقرر می داشت که: «بستن عهدنامه ها، قراردادها، و مقاوله نامه ها، اعطای امتیازات تجارتي و صنعتی و فلاحتی، همگی باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد به استثنای عهدنامه هایی که استتار آنها در صلاح ملت و دولت باشد.»

«پیشنهادهایی که روسها به ایران داده اند و (قرار است همگی در عهدنامه جدید گنجانیده شود) چنان به نفع ایران است و فواید آن برای روسها به قدری کم، که مشکل بتوان باور کرد اولیای رژیم جدید در اعطای اینهمه امتیازات ایران حسن نظر داشته باشند.»^{۱۳}

از لندن رونوشت گزارش نورمن را برای اطلاع نایب السلطنه هند (لرد چلمز فورد) و آگهی از نظری در این باره، به دهلی مخابره کردند. اما او که سیاستمداری فرزانه و در تشخیص هدفهای درازمدت روسها از اغلب سیاستگزاران آنروز انگلستان بیناتر بود پس از بررسی پیشنهادهای دولت شوروی به ایران چنین اظهار نظر کرد:

«با گزارش وزیرمختارمان در تهران مخصوصاً با آن قسمت از نظری که مدعی است پیشنهاد بالشویکها از روی حسن نیت نیست، ابدأ موافق نیست. به عکس، تصور می کنم این پیشنهادها خیلی ماهرانه و از روی دوراندیشی تنظیم شده و هدفش این است که موقعیت ما را در ایران متزلزل و موقعیت شورویها را به همان نسبت مستحکم سازد و مآل وضعی ایجاد کند که در آن پایه های حکومت ایران بر اثر تبلیغات بالشویکی خود بخود فرو ریزد. صرف نظر کردن یکجا از تمام مزایا و آرزوهای روسیه تزاری در ایران، هدف اصلی اش این است که جوانمردی و بلندنظری اولیای رژیم جدید را به رخ ایرانیان بکشد و با نشان دادن فرقی که بین گذشته های آنها تحت قرارداد جدید و نیات و خواسته های ماتحت قرارداد ۱۹۱۹ وجود دارد افکار عمومی ایران و جهان را علیه بریتانیا و بر ضد قراردادی که با ایران بسته ایم برانگیزد...»^{۱۴}

در این ضمن روسها با اصرار و بیصبری زیاد کابینه سپهدار رشتی را تحت فشار قرار داده بودند که هرچه زودتر به سفیر فوق العاده ایران در مسکو (مشاور الممالک) اجازه امضای متن تکمیل شده پیمان داده شود. تردید سپهدار (که او هم مثل وثوق الدوله روابطی بسیار نزدیک با انگلیس ها داشت) و خودداری اش از ارسال دستور نهایی به مسکو بیشتر معلول همین مشاوراتی بود که میان تهران و لندن و دهلی جریان داشت و بر آگاهان سیاسی پوشیده نبود که تا انگلیسها اجازه امضای قرارداد را ندهند خود نخست وزیر در این قضیه پیشقدم نخواهد شد مگر اینکه کار به تهدید از جانب روسها و وخیم شدن اوضاع گیلان بکشد.

در بازدهم ژانویه سال جدید (۱۹۲۱) نورمن که از تمام جریانات سیاسی مسکو (از طریق سپهدار) خبر داشت به لرد کرزن تلگراف کرد:

«دولت ایران تلگرافی از مشاور الممالک انصاری دریافت کرده است حاکی از اینکه نفوذ انگلستان مانع از عقد قرارداد مودت میان ایران و شوروی و باعث تمدید دوران بدبختی و بلاتکلیفی ایران است. او در این تلگراف به حکومت متبوع خود اطلاع می دهد که شورویها از عمل دولت ایران که پیشنهادهای مهم و سخاوتمندانه آنها را با چنین کندی و سردی استقبال می کند فوق العاده عصبانی هستند و آن را اهانتی نسبت به خود تلقی می کنند. اولیای رژیم جدید اعلام داشته اند که این پیشنهادها دیگر تکرار نخواهد شد و اگر حکومت سپهدار کماکان خط مشی سیاسی خود را تابع نظرات لندن سازد و به اخذ دستور از اولیای انگلستان ادامه دهد، دیگر هیچ گونه امید یا انتظار کمکی از جانب روسها نباید داشته باشد.

مشاور الممالک در تلگراف خود این نکته را نیز افزوده است که مسکو برای اثبات حسن نیت خود نسبت به ایران، به فرماندهی نظامی قفقاز رسماً دستور داده است که جمهوری کمونیستی گیلان را منحل سازد و به نمایندگان این جمهوری که خواستار ملاقات مستقیم با اولیای رژیم جدید در مسکو بوده اند اجازه داده نشده است به پایتخت روسیه بیایند. مقامات رسمی شوروی با کمال صراحت به مشاور الممالک اطلاع داده اند که تخلیه خاک ایران از نیروهای بالشویک تا موقعی که نیروهای انگلیس در محور قزوین - همدان موضع گرفته اند به هیچ وجه مقدور نیست.

در دست داشتن معادن نفت باکو مسئله ای است حیاتی برای روسها چون می ترسند که انگلیسها به محض خروج نیروهای سرخ از ایران دوباره انزلی را اشغال و از آنجا به باکو دست اندازی کنند... مشاور الممالک در پایان تلگراف خود به این موضوع هم اشاره کرده است که بالشویکها خیال داشته اند نیروهای خود را از

* ده سال قبل از وقوع انقلاب اکتبر، قراردادی در پترزبورگ میان انگلستان و روسیه به امضاء رسیده بود که ایران را به سه منطقه متمایز تقسیم می کرد.

* بطلان بسیاری از پیش بینی های لنین درباره نتایج انقلاب اکتبر علناً در همان حال حیات وی به اثبات رسید. مثلاً در بدو استقرار رژیم بالشویکی روسیه، او صریحاً اعلام نظر کرده بود که این انقلاب (انقلاب بالشویکی روسیه) به حکومت نظامیان در دنیا، به قدرت امپریالیسم و به سلطه جهان سرمایه داری خاتمه خواهد داد. اما هنوز سه چهارم سال از انقلاب اکتبر نگذشته بود که دو حاکم نظامی (و هر دو ضد کمونیست) در ایران و ترکیه روی کار آمدند!

* لنین یکی از ابزارهای ناخودآگاه تاریخ بود که می بایست نقشی در یک جریان تاریخی بازی کند.

۱۶- استقرار مجدد روابط پستی و مواصلات تلگرافی میان دو کشور.
۱۷- اجازه تاسیس کنسولگری برای طرفیت دو خاک همدیگر.

۱۸- تعهد دولت ایران در این باره که هرگز به نیروها و دسته های اخلاص گرجی که مقصودشان حمله به خاک شوروی و انهدام رژیم نوپیمان آن کشور باشد اجازه فعالیت و تاسیس پایگاه نظامی در ایران ندهد و قبول عین این تعهد از طرف شوروی نسبت به ایران.

۱۹- موافقت دولت ایران با درخواست حکومت شوروی که اگر خاک آنها از طریق ایران مورد حمله قرار گرفت یا اینکه دولتی خارجی به این خیال افتاد که خاک ایران را پایگاه عملیات خصمانه علیه شوروی قرار دهد، دولت شوروی حق داشته باشد پس از یک فتره اخطار قبلی به ایران (که مهاجم را از خاک خود بیرون کند) خود رأساً برای دفع آن خطر اقدام نماید به شرطی که عملاً ثابت بشود ایران پس از دریافت اخطار شوروی قادر به دفع آن خطر نبوده است.
۲۰- اعلام تعهد رسمی از جانب روسیه شوروی که به محض رفع شدن خطر نیروهای اشغالی خود را از خاک ایران فرا خواند.^{۱۵}

۲۱- عدم ممانعت ایران از نشر و اشاعه تبلیغات بالشویکی در ایران.
۲۲- تعهد دولت شوروی به پرداخت و جبران کلیه خساراتی که از حضور نیروهای اشغالی آنها در گیلان عاید ایران شده بود.

تمام این مواد به استثنای ماده ۲۱ که مورد مخالفت ایران قرار گرفت و ماده ۲۲ که روسها حاضر به قبول آن نشدند در متن نهایی عهدنامه ایران و شوروی که در بیست و ششم فوریه ۱۹۲۱ (درست پنج روز بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹) در مسکو به امضاء رسید گنجانده شد. اما در تاریخی که مشغول ذکر حوادث آن هستیم هنوز پیمان به مرحله امضاء قطعی نرسیده بود و روسها حقاً ظنین شده بودند که اگر اه ایران از امضای پیمانی چنین مساعد معلول توطئه و کارشکنی انگلیسهاست.

حقیقت این است که پیشنهادهای شوروی چنان با سنن دیپلماسی آن زمان که هدف عمده اش کلاه گذاشتن بر سر شریک ضعیف بود مغایرت داشت، و به حدی در جهت رعایت مصالح سیاسی و اقتصادی ایران تنظیم شده بود که وزیرمختار بریتانیا در تهران (نورمن) گیج شده بود و جداً خیال می کرد در ماوراء این همه امتیاز، نقشه خطرناکی نهفته است که انگلستان هنوز از آن خبر ندارد. وی در گزارش مفصلی به لرد کرزن صریحاً اظهار نظر کرد که:

یکی از آن ابزارهای ناخودآگاه تاریخ بود که می‌بایست نقشی در این جریان تاریخی (نجات دادن استقلال ایران) بازی کند و کرد. و گرنه او انقلاب روسیه را به خاطر دفاع از استقلال ایران شروع نکرده بود. او هدفهای دیگری داشت ولی از شکل گرفتن و تحقق یافتن حوادث جنبی (بانتایج کاملاً متفاوت) نمی‌توانست جلوگیری کند. لذا در آستان انقراض رژیم کمونیستی روسیه جا دارد که در پیشگاه قدرت الهی سر تعظیم فرود آوریم و یزدان بزرگ را سپاس گوئیم که مشیت لایزال خود را از طریق انقلاب اکتبر عملی ساخت و استقلال ایران را نجات بخشید. در عین حال، نقش تاریخی لنین و تاثیر بی‌چون و چرای انقلاب اکتبر را در نجات دادن استقلال ایران هرگز نباید از یاد برد یا مغرضانه انکار کرد.

**بلا دیده بسیار ایران ما نگهداشتت فر یزدان ما
بر این شمع پس باد صرصر گذشت چراغ خدا بود خامش نگشت**

بی‌نویسه!

۱- در جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) روسیه و انگلستان و فرانسه و ایتالیا علیه آلمان و اتریش و عثمانی می‌جنگیدند. آمریکا پس از سقوط حکومت تزاری روسیه، یعنی در آوریل ۱۹۱۷، وارد جنگ به نفع متفقین شد.

۲- جرج بوکانن، ماموریت من در روسیه، جلد اول، ص ۱۶۹
نیز بنویسید: فیروز کاظم زاده، امپریالیزم روس و انگلیس در ایران (متن انگلیسی)، صص ۳۱۲ - ۳۱۱.

۳- بقیه خاک ترکیه نیز قرار بود میان ایتالیا و یونان تقسیم گردد که قسمتی از این نقشه بعد از خاتمه جنگ جهانی اول اجرا شد به این معنی که ایالت ازمیر و سرزمین‌های اطراف آن به یونان واگذار شد. اما قیام افسران ترکیه که منجر به شکست افتضاح آمیز یونانیها گردید به این نقشه شوم پایان داد که آن مقوله دیگری است.

۴- سیدحسن تقی زاده، سه خطابه درباره تاریخ اوایل مشروطیت ایران، صص ۶۷-۶۶.

۵- فخرانی، سردار جنگل، ص ۲۷۱

۶- عین این سیاست مشیرالدوله را قوام السلطنه بیست و پنج سال بعد تکرار کرد. او نیز به این نتیجه رسیده بود که مذاکره با پیشه‌وری و دارودسته او بی‌حاصل است و کلید حل مشکل آذربایجان در مسکو در اختیار استالین قرار دارد. لذا کراتی که وی در مسکو با رهبر مقتدر شوروی انجام داد (و دنباله‌اش در تهران گرفته شد) منجر به حل غائله آذربایجان و سقوط حکومت پویشالی دموکراتها گردید.

۷- عبدالحسین مسعود انصاری، زندگانی من، جلد دوم، صص ۶۶-۶۵.

۸- لنین به علت طول دوران تبعید در خارجه (که اکثراً آتراد روسیس گذرانده بود) زبانهای آلمانی و فرانسه را بسیار خوب و سلیس صحبت می‌کرد.

۹- خاطرات مسعود انصاری، جلد دوم، صص ۱۸۷-۱۸۶.

۱۰- منظور قرارداد هانی است که روسیه بی‌چلب رضایت ایران با دولتی ثالث (انگلستان) بسته بود یعنی قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵.

۱۱- طبق ماده ۵ عهدنامه گلستان (که مفاد آن در ماده ۸ عهدنامه ترکمن‌چای نیز تأیید شده بود) دولت روسیه تزاری ایران را از داشتن بحریه نظامی در دریای خزر محروم کرده بود.

۱۲- متأسفانه در پیمان ۱۹۲۱ ایران و شوروی تشخیص این نکته حساس که آیا خطر رفع شده یا نه به عهده دولت شوروی واگذار شده است. خطر این ماده مخصوصاً در پهران آذربایجان (پس از خاتمه جنگ جهانی دوم) عملاً به ثبوت رسید زیرا با اینکه در آن تاریخ آلمان مغلوب شده بود و نیروهای آمریکا و انگلیس نیز خاک ایران را ترک کرده بودند، روسها کماکان به این بهانه که «خطر نامرئی امپریالیزم» به جای خود باقی است از تخلیه خاک ایران خودداری می‌کردند.

۱۳- اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، جلد سیزدهم (متن انگلیسی) سند شماره ۶۲۱ (تلگراف نورمن به لرد کرزن).

۱۴- تلگراف مورخ پنجم ژانویه ۱۹۲۱ لرد چلمز فورده به مستر مونتائگو (وزیر امور هندوستان در کابینه بریتانیا) سند شماره ۶۳۴ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا، جلد سیزدهم.

۱۵- تلگراف مورخ پانزدهم ژانویه ۱۹۲۱ مستر نورمن به لرد کرزن، اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ (متن انگلیسی)، جلد سیزدهم، سند شماره ۶۵۰.

۱۶- دولت ایران قرارداد ۱۹۲۱ را با جمهوری فدرال روسیه شوروی سوسیالیستی امضا کرد. در آن تاریخ هنوز اتحاد جماهیر شوروی بوجود نیامده بود. پس از اینکه جمهوری‌های اوکراین، روسیه سفید، و قفقاز، با جمهوری فدرال روسیه یکی شدند اتحاد جماهیر شوروی در ژانویه ۱۹۲۴ بوجود آمد و تمام تعهدات دولتهای عضو را به عهده گرفت.

ایران بیرون ببرند و فقط يك كشتی محافظ در مدخل بندر انزلی بجا گذارند اما پس از دریافت گزارش نمایندگان مسئول خود در قفقاز مشعر براینکه انگلیسیها خیال دارند بندر باطوم را مجدداً از راه دریای سیاه اشغال کنند از این فکر (بیرون بردن قوای سرخ از ایران) منصرف شده اند...»^{۱۵}

پیمان دوستی ایران و شوروی (معروف به عهدنامه ۱۹۲۱) سرانجام در بیست و ششم فوریه همین سال (پنج روز بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹) و سه روز پس از صدور فرمان نخست‌وزیری سیدضیاءالدین طباطبائی از جانب احمدشاه در مسکو امضا شد و با امضای آن فصلی جدید در روابط ایران و روسیه آغاز گشت.

سیدضیاءالدین بعدها کوشید افتتاحار امضای این پیمان را به حکومت سه ماهه خود نسبت دهد ولی حقیقت این است که وی کوچکترین نقشی در ابتکار، تنظیم و امضای این قرارداد نداشته است. شخصیتهایی که در طرح و تنظیم

پیمان تاریخی ۱۹۲۱ مؤثر بوده اند عبارتند از مشیرالدوله، مشاورالممالک (از جانب ایران) و لنین و چیچیرین و کاراخان (از جانب دولت نوبینان شوروی). این پیمان اکنون دیگر به آرشیوهای تاریخ سپرده شده است زیرا یکی از طرفین قرارداد (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) دیگر وجود خارجی ندارد.^{۱۶} با تجزیه شدن امپراطوری وسیع تزاری که تقریباً با همان وسعت و مساحت دیرین به دست جانشینان انقلابی تزار (رهبران حزب کمونیست روسیه) رسیده بود، ایران اکنون دیگر همسایه‌ای به نام روسیه ندارد و از این به بعد در مرزهای شمال غربی و شمال شرقی خود با جمهوری‌های آذربایجان و ترکمنستان همسایه خواهد بود. این رویداد تاریخی حادثه‌ای است بسیار بزرگ که تاریخ نویسان آینده سالها در باره آن صحبت و قلمفرسایی خواهند کرد.

در پیمان ۱۹۲۱ ایران و شوروی موادی وجود داشت که متأسفانه به آنها عمل نشد. مثلاً ماده ۳ مربوط به استرداد قصبه فیروزه به ایران، ماده ۹ مربوط به استرداد پارک اتابک (محل فعلی سفارت روس) به ایران و چند مورد دیگر. اما از این جزئیات که بگذریم، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و پیمان مودت ۱۹۲۱ هر دو به نفع ایران تمام شدند و هر که جز این بگوید خطا گفته. منکران حقایق تاریخی یا جاهلند و یا مغرض. جهل را می‌توان بخشید اما غرض ورزیدن و صفحه تاریخ را کدر کردن گناهی است نبخشودنی.

بطلان بسیاری از پیش‌بینی‌های لنین درباره نتایج انقلاب اکتبر، علناً در همان حال حیات وی به اثبات رسید. مثلاً در بدو استقرار رژیم بالشویکی روسیه، او صریحاً اعلام نظر کرده بود که:

«... این انقلاب - انقلاب بالشویکی روسیه - به حکومت نظامیان در دنیا، به قدرت امپریالیزم، و به سلطه جهان سرمایه‌داری، خاتمه خواهد داد.»

اما هنوز سه چهار سالی از انقلاب اکتبر نگذشته بود که دو حاکم مقتدر نظامی (و هر دو ضد کمونیست) در ایران و ترکیه ظهور کردند. حال بگذریم از رژیمهای نیرومند شبه نظامی که تحت ریاست هیتلر و موسولینی در آلمان و ایتالیا روی کار آمدند و سرانجام هم دنیا را به خاک و خون کشیدند. امپریالیزم و کاپیتالیزم هم، به عکس پیش‌بینی لنین، هیچ کدام از بین نرفته‌اند که سهل است کماکان با سرنوشت و حاکمیت ملت‌های ضعیف بازی می‌کنند.

«هگل» در یکی از آثار معروفش به نقش نیروهای نامرئی تاریخ در تکوین سرنوشت ملت‌ها اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«انقلابات و حوادثی که از علل و مقاصد آنها کسی آگاه نیست به دست عواملی که ابزارهای ناخودآگاه تاریخند صورت می‌گیرد و نتیجه‌ای که سرانجام علتی می‌شود غالباً با آنچه عاملان اصلی در نظر داشته‌اند زمین تا آسمان تفاوت دارد.»

نظر فلسفی هگل از تمام پیش‌بینی‌های مکتبی لنین صحیح‌تر به نظر می‌رسد. در آستان انقلاب اکتبر فاتحه استقلال ایران و ترکیه عملاً خوانده شده بود و از میان سیاستگران ایرانی کسانی که بوئی از قراردادهای سری ۱۹۱۵ برده بودند کاملاً می‌دانستند که پس از خاتمه جنگ دیگر ایران مستقل وجود نخواهد داشت. اما نیروهای نامرئی تاریخ (که به عقیده ما شرقیان مجریان اراده لایزال الهی هستند) در جهت حفظ این استقلال حرکت می‌کردند و لنین